



تقدیم به دوست عزیزى که خواهان ذکر نام " اسپنتا " در نوشتهٔ جمعی (امضاء پای سند ننگین ...) شده است .

کبیر توخی

۲۰۱۳ / ۱۲ / ۳

« آه که من چه بی باکم و بی شرم ! »

اسپنتا !

برو ، نترس ،

همه از خود اند

چرا درنگ می کنی

در الفبای کیش تو ، درنگ نارواست

عبور چنین لحظه ها را دریاب ...

در گیرودار این روزها ،

که لحظه های پررنگش ، رونقی دیگر دارند

هوشدار !

که زود گذرند ، این لحظه ها

دیگر باز نمی گردند ...

« و من ،

منی که هم در و دربان ،

و هم دربار دیده ام

و هم در حضور شاه دموکرات و مهربان

شاهی که مردمان

و شعله افروزان شان

می گفتندش :

" هوشدارید که فرزند غدار است ، هوسباز است و نابکار "

و ؛ اما من ،

سرِ سنگین و پر ارزشم را

فرود می آوردم

و می سائیدم بر آستانش

که سرورانش فاتح جهان بودند

و غرق در دریای مکنت و جاه و جلال و جبروت .

ببین که چه پر شکوه ،

"بابای ملت" ش نام نهادند

و در جوار "جلاد" رزمندگان دوران ،

جسم مزدور و منفورش را سپردند به خاک . «

« کنون که بازگشت ،

دوران "خاقان کهن سال جهان" (*) (* - انگلیسی)

و آن فرزند "کاعذین پیکر" ش (*) (* - امپریالیزم امریکا)

که بر " ده پایگاه نظامی " ،

محکم نشسته و بر زادگاه من مسلط است

چرا مردم نمی دانند ؟

؛ اما من که می دانم ؛ چون داکترم

در کار و کردارم ، خبره ام و با تجربه

مردم چه بخواهند ، چه نخواهند

" یانکی " های عزیزم ،

ماند گارند در این سرزمین . «

« من که لحظه شناس دیرینه ام
 رمز و راز لحظه ها را خوب می شناسم
 که چه گنج های پنهان در سینه دارند
 این را از پدر آموخته ام
 روان ایشان شاد باد !
 که مرا آماجگاه هوس نوباوگان دربار ساخته بودند .
 لحظه ها را درمی یابم
 سر فرود می آرم
 و می بوسم دستانی را که از ده ها سال بدین سو
 اصطبل خوکان "خاقان ... " را
 با موهای سپیدش ، روئیده
 و با زبان درازش ، لیسیده .
 بوس و بوسه هایم ،
 بر چنین دستهایی که نزدیکترند به "خاقان ... "
 تو بدان !
 که نشانگر صداقت من است . »

« نه ، من نمی شرمم ،
 سالها پیش از من
 گلبدین ها ، سیاف ها ، ربانی ها
 طنین ها ، کشتمند ها ، محقق ها ،
 پنجشیری ها ، قانونی ها ، عبدالله ها ،
 عطا ها ، دوستم ها و فهیم ها
 و هموند معدوم شان " مسعود کج کلاه "
 به چنین افتخاری دست یافته اند
 و کنون ، چه بی خیال و آرام !
 شماری از آنان :
 در چراگاه های زمردین سر زمین های "یانکی" ها و "خاقان ..."
 می چرند و می چمند و مشغول تولید مثل اند
 تا نسل این شرفباختگان، انقراض نیابد
 از برای روئیدن و لیسیدن اصطبل خوکان »

« همین ریش سپیدِ دودمانِ تاجِ بخش ،
 ببین که گرگان و روبهان و خفاشان گرد آمده
 در این تالار با عظمت
 افتخارِ تبعیت از او را دارند
 چرا من نه بوسم دستش را
 چرا ... چرا ... ؟
 تو که شرایطِ ناشناس و شعله افروزی ،
 برو ! برو ! نعره بکش ، فریاد بکن :
 " استقلال برای میهن ! "
 " آزادی برای مردم ! " »

« من می روم که ببوسم ،
 و می خواهم که فرزندانم ، چون خودم
 آماجگاه هوس درباریان خاقان گردند
 آه که من چه بی باکم و بی شرم ! »
